

آیا آموزش عالی

مانعی در راه آموزش

عمومی جامعه نیست؟

دکتر ابوتراب نفیسی

استاد دانشگاه اصفهان

در چهارمین انجمن بین‌المللی رؤسای دانشگاه‌ها که در تابستان ۱۹۷۰ در شهر مونرویا پایتخت لیبریا در قاره آفریقا برگزار شد و اینجانب که سابقاً نیز عضو این انجمن بودم این مرتبه به نمایندگی از طرف دانشگاه اصفهان در آن شرکت داشتم، یکی از مسائلی که در همان جلسات اول مورد بحث پر شور قرار گرفت مقام آموزش عالی در بین آموزش کلی بود و یکی از پیش‌قراولان این بحث آقای فریتز ماک لپ **Fritz Machlup** از دانشگاه پرینستون آمریکا بود که تحت عنوان «تعریف آموزش عالی و خصوصیات آن» و در زیر بحث کلی «آیا آموزش عالی مانعی در راه آموزش عمومی جامعه نیست؟» سخنرانی جامعی ایراد کرد و مخالف و موافق که از ممالک مختلفه آمریکا

آفریقا - آسیا - اروپا و استرالیا بودند نظرات خود را در این باره ابراز نمودند و همگی لزوم تغییرات اساسی در روش آموزش عالی را آنچنانکه امروز در بیشتر نقاط دنیا و مخصوصاً در آمریکا و ممالک مشابه (مشابه از نظر روش آموزشی) رایج است تأیید کردند .

چون اخیراً طبق نوشته روزنامه اطلاعات در شماره‌های ۲۶ و ۲۷ - ۵۱/۷/۲۸ قسمتی از خلاصه کتابی را که بتازگی هفت کارشناس اعضای کمیسیون مخصوص تابع «یونسکو» بعنوان نتیجه شانزده ماه تحقیق و تفکر بنام « فراگیری برای زیستن » نوشته اند منتشر کرد . اینجانب را بر آن داشت که از مجموعه آنچه از کنگره سابق الذکر و مندرجات خلاصه شده این کتاب و تجارب دیگری که در طی چند سال اخیر اندوخته و مطالعاتی که در باره نحوه آموزش عالی در بسیاری از کشورهای مختلف باسیستم اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مختلف - (البته بیشتر در قسمت پزشکی و علوم وابسته به آن) بعمل آورده‌ام نکاتی چند را بعنوان یادآوری برای درج آن در مجله وزین ارسال دارم .

باشد در این موقع که انقلاب آموزشی و از آنجمله آموزش عالی مسئله روز است و سیستم آموزشی ما در تمام جهات دچار دگرگونیهای عظیم شده و بایستی بشود - این یادآوریها مفید واقع شود و مورد توجه تنظیم کنندگان برنامه‌های آموزشی مخصوصاً وزارتخانه‌های آموزش و پرورش و آموزش عالی قرار گیرد .

البته لازم به تذکر است که بیشتر آنچه در این مقاله آورده میشود از مقاله پرفسور ماک لپ نامبرده اقتباس شده و باسیستم آموزش آمریکا ارتباط دارد اما چون وظیفه ما همچون زنبور عسل جمع‌آوری شیره گلهای دانش و تجارب دیگران و تبدیل آن به شیرهای ایرانی و برای ایرانی یعنی عسل سازگار بامزاج ایرانی در مملکت ایران است و امکان دارد خدای ناکرده در بین شیره‌های جمع‌آوری شده احیاناً چند شیره « ناخالص » و تصفیه نشده و « ناسازگار » بدون تصفیه کافی و **Elaboration** وارد دانش‌آموزان ما

شود - باید جوانب منفی و مشکلات فعلی روشهای آزموده شده دیگران نیز به موازات محاسن آنها در نظر گرفته شود زیرا آزموده را آزمون خطاست»

آیا آموزش عالی مانعی در راه آموزش عمومی جامعه نیست ؟
قبلا بهتر است نظراتی چند را در باره معانی و اصطلاحات مربوط به آموزش عالی تشریح کنیم :

۱- آموزش عالی (یا تعلیمات عالیه Higher Education) برای افراد باهوش متوسط ، خیلی عالی (بالا) است ، و برای آنانکه علاقه متوسط دارند ، خیلی بیشتر بالا ، و برای حوصله و پشتکار مردم متوسط اجتماع (در همه جای دنیا) بسیار بالاتر است - بنابراین هر گونه کوششی که برای آموزش عالی ۵۰-۳۰ درصد افراد اجتماع و توده مردم بعمل آید کاری کاملا عبث خواهد بود .

۲- آموزش درازتر Longer Educ یعنی هر گونه آموزشی که پس از گذراندن دوره متوسط یا ۱۲ سال آموزش مرتب انجام گیرد - معنی دیگری از آموزش عالی است که گمان میرود اساس این آموزش را در زمان حاضر تشکیل میدهد - این نوع آموزش هم چون نمیتواند معلومات بالاتری را بیاموزد و در نتیجه افزایش طول مدت تحصیل ممکنست فقط سبب «نازک» تر شدن یا «پهن» تر شدن معلومات گردد .

۳- افزایش طول مدت تحصیل با وجود اینکه به معنای حقیقی آموزش عالی تر نیست معمولا متناسب باعلاقه - حوصله و استقامت بیشتر مردم نیست و بیشتر جوانانی که از نظر بدنی بحد بلوغ رسیده اند این چند سال تحصیل را اغلب باعدم علاقه و عدم فعالیت و بیحوصلگی میکنند در نتیجه دچار واخوردگی یا سرخوردگی و بیگانگی - عصیان و شورش میگردند - و این امر که عده ای از دانشجویان حتی آنها که درسهایشان نیز خوب است - در نتیجه سالیان دراز تحصیل نظری (بدون اینکه تحصیلشان به مرحله عمل درآمده باشد) ممکنست سرخورده و عصیان گرا گردند کم و بیش مسلم شده

و مورد قبول است .

۴ - اگر آموزش درازتر بیشتر بصورت آموزش « نازک تر » یا « لاغر » تر ، در آید - یعنی يك برنامه‌مبین در ظرف مدت درازتری تدریس یا پیاده شود - مثلاً يك برنامه که ممکن است در ظرف ۱۰ سال آموخته شود در ظرف ۱۶ ساله تعلیم داده شود - در اینصورت اثر بسیارزیان بخشی بر روی همه دانشجویان حتی آنانکه تابع نظم دانشگاهی نیز هستند خواهد داشت و لاقلاً آنان را بصورت « بی تفاوتی » و « آباتی » در می‌آورد .

۵ - اگر آموزش دراز مدت برعکس و گسترده‌تر و « پهن تر » شود یعنی موادی را که نظیر آن در مدارس متوسطه آموخته میشد . منتهای باوسمت بیشتر به برنامه اضافه شود - اگرچه این کار ممکنست مورد توجه عده‌ای از ضبوطرترین دانشجویان در این سن گردد ولی از نظر اجتماع و از نظر خود دانشجویان هیچگونه امتیاز چشمگیری تحصیل نخواهد شد .

از تمرین‌هایی که در بالا شد ملاحظه می‌گردد که این تعاریف با آنچه معمولاً درباره آموزش عالی رایج است کاملاً متفاوت است - البته آنانکه درباره « آموزش عالی عام » یا « آموزش عالی تر برای همه مردم » سخنرانی میکنند غرضشان با آموزش عالی - آنچنانکه به آن می‌اندیشیم و در تیترهای ۵ گانه فوق آوردیم فرق دارد زیرا درحقیقت مفهوم اصطلاحات فوق بنظر من چنین خواهد بود که:

« آموزش درازتر برای همه کس » یا « آموزش عام متعاقب آموزش

متوسطه »

تعریف آموزش عالی را نمیتوان بر معیار سن دانشجویان یا تعداد سالیانی که به تحصیل قبل از دانشگاه کرده و یا بوسیله نام مؤسسه عالی بنانهادزیرا يك دانشجویی که بیش از ۱۸ سال دارد و سابقه لاقلاً ۱۲ سال تحصیل مرتب ابتدائی و متوسطه دارد و در يك کالج یا دانشگاه درس می‌خواند ، الزاماً بر حسب تعریفی که از آموزش عالی کرده شد - چنین آموزشی را دریافت نمیکند - حتی دانشجویی که در حدود ۲۴ سال دارد ولی سانس گرفته

و در رشته‌های مافوق لیسانس یا دکترا نام‌نویسی کرده - در «همه» دروس که انتخاب کرده الزاماً آموزش عالی تر نخواهد دید مثلاً وی ممکن است جزو دروس انتخابی خود یک زبان خارجی دوره ابتدائی یا متوسطه را انتخاب کرده باشد که خود را برای آزمایش زبان حاضر کند طبیعی است که یک چنین دوره مقدماتی یا متوسطه «زبان» جزو آموزش ابتدائی یا متوسطه است نه عالی - همانطور دانشجوی سالهای اول و دوم دانشگاه که دوره‌ای درباره مقدمات جبر یا مثلثات انتخاب کرده مسلماً در این دو درس آموزش عالی نخواهد دید بلکه درحقیقت نقائصی را که در آموزش متوسطه ۱ و در این قسمت هاموجود بوده رفع کرده است - البته دانشگاهها و کالجها باید دوره‌های تکمیلی برای رفع نواقص دروس قبل از دانشگاهی داشته باشند ولی تصدیق باید کرد که نقص تدریس بعضی دروس (که مورد نیاز عده‌ای نیز هست) در ساختمانیه که بنام دانشگاه موسوم است و به جوانی که از نظر سنی مناسب تحصیل در دانشگاه است الزاماً دلیل قطعی این نیست که آن شخص حتماً آموزش عالی میبیند یعنی آنها همان آموزشهای متوسطه و ابتدائی است منتها در دانشگاه تدریس میشود.

مسئله این نیست که چرا این نوع آموزش در دانشگاهها موجود است زیرا از قدیم چنین بوده و هنوز هم بدان نیاز هست ولی مسئله در اینجا است که این قسمت آموزش از نظر کمیت باید چه سهمی از آموزش «موسوم» به عالی را در دانشگاهها اشغال کنند - آیا هرچه حجم اینها زیادتر شود از حجم و عمق تعلیمات خاص آموزش عالی کاسته نخواهد شد - البته میزان اختلاط این دو نوع آموزش و سهم هر یک در دانشگاههای مختلف متفاوت است و هستند دانش گاههایی که «میزان» دروس عالی آنها خیلی بیشتر از موسسات کمتر «معروف» یا کم «عنوان» تر دیگر است ولی در همین مؤسسات هم عده‌ای از دانشجویان هستند که دروسی را انتخاب میکنند که درحقیقت معلومات عالی به آنها نمی آموزد - در آن سرخط، دانشگاههایی وجود دارند که صرفاً بر اساس قبول هر چه بیشتر دانشجو بیرون دادن هر چه بیشتر و زودتر دیپلمه یا فارغ التحصیل

قرار دارند . *

بنابراین دانشگاهها مؤسساتی هستند که در آنجا مخلوطی از آموزش های غیر عالی و عالی آموخته میشود منتها میزان این اختلاط و وسعت و عمق آموزش عالی در آنها بسیار متفاوت است .

البته آنچه گفته شد مربوط به آموزشهای تقویتی - بر نامه آموزش مداوم - آموزش شبانه سالمندان و نظائر آن نیست بلکه بیشتر شامل بر نامه کالجها و دانشگاههای منظم جهت آموزش تمام وقت دانشجویان است که میتوانند آموزش گسترده تر را به بینند ولی مایل به پذیرش آموزش عالی تر نیستند .

بنظر میرسد که در سالهای اخیر بر نامهها در جهت کمتر شدن ارتفاع یا (عمق) و افزایش بیشتر وسعت و (پهنا) تغییر یافته است . البته این تغییرات در همه جا و همه دانشگاهها بیکسان صورت نگرفته . در بعضی دانشگاهها مجهز تر و در آن عده از دانشجویان که از مدارس متوسطه بهتر و اطلاعات بیشتر دیپلمه شده اند امکان گنجاندن درسهائی از سطح عالیتر در سالهای اول بیشتر بوده است - اما در بیشتر دانشگاهها که یا از نظر امکانات و تجهیزات کامل نیستند یا داوطلبان علاقمند کمتر بوده است دروس عالی کمتری هم در بر نامه گنجانده شده است تا دانشجویان بیشتری جذب شده و زحمت کمتری برای آنان فراهم آید - آمار در آمریکا چنین نشان میدهد که در ۲۰ سال اخیر تعداد جوانانیکه وارد مدارس عالی شده اند تقریباً دو برابر شده و متجاوز از ۵۵٪ فارغ التحصیل های مدارس متوسطه وارد کالج شده اند و در نتیجه «رقیق شدن» بر نامه غیر قابل اجتناب بوده است .

* در اینجا باید به لغات **Universal** که در اینجا ما «عام» ترجمه کردیم و **University** یعنی «دانشگاه» که از يك ریشه مشتق میشوند توجه نمود و سکه زدن لغت اونیورسیتی برای آموزش عالی مقصود آموزش عام چند جانبه بوده یعنی آموزش جامع فنون و علوم و لغت عربی «جامعه» بجای اونیورسیتیه از این نظر رساتر است .

برای روشن شدن موضوع بهتر است مثالی بز نیم - هیچ فرد عاقلی نمیتواند انتظار داشته باشد که ۳۰ یا ۵۰ درصد کلیه مردان بالغ کشوری بتوانند قدرت (دو) یا (پرش) قهرمانان این دو ورزش را داشته باشند - حال اگر در نظر بیاوریم که توانایی عقلی مردم خیلی بیشتر از توانایی بدنی شان و بالا اقل بهمان اندازه اختلاف دارد مسلماً نمی توان انتظار داشت که ۳۰ یا ۵۰ درصد تمام مردم بالغ بتوانند مهارت و فراست دانشمندان و پژوهشگران مشهور را پیدا کنند - زیرا همانطور که نمیتوان با افزایش طول مدت تمرین و آموزش در تربیت بدنی بیشتر از حدی معین موفق شد همانطور هم نمیتوان انتظار داشت که با افزایش طول مدت تحصیل ولودر يك رشته باشد بتوان میزان دانش را از حد معینی بالا برد زیرا توانایی جسمی و روانی هر فرد محدود به حدود معینی است که با تحصیل (از يك میزان و طول مدت معین) تغییر فاحشی نمیکند و تغییرات آن محدود است .

با بکار بردن اصل پیش گفته در مورد آموزش عالی نیز به این نتیجه میرسیم که امکان استفاده از این نوع آموزش فقط برای عده بسیار معدودی از افراد وجود دارد و هر اندازه آموزش که برای عده کثیری از مردم پس از فراغ از مدرسه متوسطه طرح ریزی شود فقط بصورت « ادامه تحصیل متوسطه » ممکنست انجام گیرد و همین عملی است که هم اکنون انجام میشود ولی آیا لازم است که جوانان خود را گول بز نیم و بنام اینکه آموزش عالی بدانها می آموزیم سالیان دراز تری از عمر آنها را در این راه تلف کنیم .

موضوع دیگر که لازم بتذکر است آنست که در مثال بالا از قهرمانان ورزش یا دانشمندان مشهور و ماهر صحبت کردیم آیا می توان صفات « قهرمانی » یا اندازه « شهرت » و « مهارت » را بدرستی تعریف کرد و آنرا سنجید ؟ مثلاً هر کسی میتواند وزنه معینی را بلند کند ولی برای اینکه شخص قهرمان وزنه برداری شود می داند چقدر وزنه باید بلند کند تعداد کمی از مامی تواند دقیقاً باین پرسش پاسخ گوید ولی همما می توانیم حدس بز نیم که قهرمان وزنه برداری فقط به آن کس یا کسانی می گویند که با اندازه ۵ درصد از مردم که قوی ترین آنها هستند

وزنه بلند کند همینطور هم در قلمرو دانش نیز می توان نتیجه گرفت که فقط ۵ درصد از مردم می توانند دانشمند شوند یا در رشته های دانش به مقام قهرمانی برسند. البته ممکنست جواب داده شود که در کار قهرمانی ورزش و تربیت بدنی می توان همان ۵ درصد از قوانین یا ماهر ترین هر رشته را بعنوان قهرمان انتخاب کرد ولی درباره دانش - بعلا اقتصاد و احتیاجی که هست می توان معیار «مهارت» و «دانشی» را اندکی پائینتر آورد و آنرا بحدود ۱۵- ۱۰ درصد کل جمعیت رساند که باز هم اقلیت ضمیمی از افراد را تشکیل می دهد و با ۵۰ یا ۳۰ درصد بسیار فاصله دارد - و این در صورتی است که ما در تعریف «مهارت» و «دانشی» تمام خصوصیات یک فرد را اعم از «دانش» و قدرت منطقی و هوش و درایت» و غیره را در نظر بگیریم و الا میزان از این هم پائین تر خواهد آمد . بدنست یادآور شویم که در زمان قدیم دانشگاهها اینطوری که ما اکنون آنرا تعریف می کنیم نبوده است از آنجمله ویلهلم هومبولدت Humboldt که مؤسس یکی از معروفترین دانشگاههای قدیمی اروپا (اکنون واقع در برلن شرقی در ۱۸۰۹) بوده است چنین عقیده داشته که : « مدرسه» جایی است که تخم علوم مورد قبول پاشیده شده و دانش گسترده ترمی شود و حال آنکه «دانشگاه» جایی است که دانش جدید آموخته می شود و بعنوان جمله معترضه اضافه می کنیم که همین هومبولدت که بسیار در کار پذیرش داوطلبان بدان نگاهها سخت گیر بوده عقیده داشت که «استادان از جمله غیر قابل تحملترین و ناسازگار - ترین طبقه مردمند» و همچنین «استاد فقط برای تعلیم دانشجو بدان نگاه نمی آید بلکه هم دانشجو هم استاد برای این می آیند که در پیشرفت دانش و پژوهش بکوشند» مشکلاتی که درباره پیاده کردن این نوع آموزش یعنی آموزش عالی طبق تعریفی که شد پیش می آید نمی توان نادیده گرفت. از آنجمله آیا باید برای پذیرش دانشجو بدان نگاه چه ضابطه هایی را معیار قرار داد ؟ آیا وضع تحصیل وی در مدرسه متوسطه یا میزان هوش و فهم و فراست او - یا همه آنها باید ملاک قرار گیرد ؟ و یا اینکه قبل از ورود بدان نگاه از کلاس های مقدماتی که مربوط بر رشته های مختلف است باید بگذرد و حدنصابی نمره بیاورد ؟ و در کجا

باید امکان تحصیل بیشتر و عالی تر را بآن ۱۰ یا ۱۵ درصد بهترین دانش آموز داده ؟ در انتهای سال آخر متوسطه یا در انتهای دوره مقدماتی یا اصلاً زودتر از آنها ؟ علاوه بر این باید نکته را نیز در نظر داشت که علوم بسته به میزان دخالتشان در زندگی عمومی ممکنست بتدریج مقامشان تنزل کند یعنی برای آگاهی بیشتر عده بیشتری از افراد جامعه لازم باشد علم بخصوصی در سالهای پائین تری از زندگی آموخته شود و میدانیم که در این چند سال اخیر بسیاری از علوم که سابقاً جزو آموزش عالی شمرده میشدند بتدریج وارد آموزش متوسطه شده اند از آنجمله حساب دیفرانسیل در موقع اختراع بوسیله لیبنتز Libnitz و نیوتن فقط در دانشگاهها تدریس میشد و اکنون بیش از صد سال است که در مدارس متوسطه اروپا تدریس میشود و یا قسمتی از فیزیک الکترونیک و غیره .

من جدا معتمد که راه « آموزش عالی » باید برای هر کس بخواند و بتواند آنرا دنبال کند باز باشد ولی منکر این نیز نمیتوان شد که لااقل ۸۰ درصد مردم این نوع آموزش را از نظر منافی که ممکنست برایشان داشته باشد و با توجه به ظرفیت و استعداد خود « نا مناسب و غیر جالب » میدانند و این امر مخصوصاً درباره آندسته از مردم که در خانه و مدرسه مقدمات کافی برای پذیرا شدن این نوع آموزش ندیده اند بیشتر صادق است .

« آموزش گسترده » یا آموزش مداوم نیز باید برای همه باشد و البته داوطلبان بیشتری برای این نحوه آموزش موجود خواهد بود .

بعلاوه بنظر می آید که برای رهبری سیاسی و اقتصادی و تجارب و مدیریت احتیاج به آموزش عالی نیست و آموزش گسترده هم ممکن است مفید باشد - من حتی معتمد آنهایی که برای آموزش عالی مناسب ترند عموماً برای مدیریت خوب چه مدیریت سیاسی یا اقتصادی - چندان مناسب نیستند همچنین است برای رهبری اجتماع یا در دست گرفتن قدرت - دانشمند برای آزمایشگاه و ادیب برای کتابخانه بسیار مناسبتر است تا اینکه وقت و نیروی خود را صرف کاری کند که در استعداد او نیست - اگر واقعاً رشته دانش خویش را در جهت

ذوقی و علاقه و استعداد خود انتخاب کرده باشد، بنظر میرسد آموزش عالی فقط برای نفس آموزش بالاتر و دانش بیشتر و پژوهش گسترده تر باید آموخته شود و حال آنکه متأسفانه می بینیم بسیاری از دانشگاهها بنام گسترش خدمات اجتماعی و امکان دادن متساوی به همه افراد جامعه سطح آموزش خود را پایین تر آورده و درحقیقت آموزشی را که بنام عالی مینامند رقیق تر میسازند تا افرادی بیشتر را که اغلب استعداد یا آمادگی قبلی کافی ندارند درمؤسسات خود بپذیرند و نام این کار را - دانش دوستی میگذارند .

ممکنست چنین تصور شود که چون در صد سال گذشته معمولاً فرزندان مرفهترین و دارا ترین طبقات بملت امکانات مالی و طبقاتی خود دسترسی بدانگاهها داشتند حال که نظام طبقاتی خواه ناخواه بهم ریخته است باید محرومین سابق یا طبقات غیر ممتاز که توده اصلی فعلی اجتماع را تشکیل میدهند نیز بهمان راهی روند که آنان رفته اند بلکه این کمبود آنان جبران شود و در نتیجه تعداد بیشتری از مردم را - بدون لزوم و نیاز اجتماع و حتی خود افراد تشویق به رفتن بدانگاه برای آموزش عالی بنمائیم و این امر کاملاً بر خلاف مصالح اجتماع است زیرا صرف نظر از این که آنها - یعنی طبقات مرفه سابق - هم آن آموزش عالی که میدیدند درحقیقت نوعی آموزش گسترده تر بود نه عالی تر، سوق دادن مردم بیک چنین آموزشی که بغلط بنام عالی نامیده شده و سالیان متمادی وقت و نیرو و پول افراد را صرف آموختن مطالبی میکند که عده بیشتر آنها برای اکثریت افراد غیر لازم تکراری یا غیر مناسب است ، نه فقط کار بیهوده است بلکه نوعی خیانت با اجتماع باید تلقی شود.

بنظر میرسد که قسمت اعظم گسترش و افزایش تعداد دانشگاهها و کالجها بیشتر مدیون علل زیر بوده است:

فشار والدین - فشار اجتماعی یا فرار از خدمت نظام و ترس از اینکه مبدا کارایی اعم از قسمت های اداری - اقتصادی و صنعتی چه در بخشهای عمومی یا خصوصی ، بیشتر در انحصار فارغ التحصیلان مدارس عالی درآید

و فائز آن - ببارت دیگر میلیونها جوان بملتی غیر از «جویائی دانش» و «دانشجویی» بسوی مدارس عالی گسیل شده اند در نتیجه طبیعی خواهد بود اگر از اجتماع عده زیادی جوان بی علاقه یا بیطرف یا ناراضی با قدرت تحرک مخصوص جوانی افرادی عیانگر بوجود آیند که چون اکثراً برای فرا گرفتن دانش و برای خاطر دانش نیامده اند و آنچه راه بدانها می آموزند نامناسب و بی درخشش می یابند، خواهان کمتر کردن محتوای درس و رقیق شدن بیشتر علوم باشند و با کمال تأسف باید اذعان کرد که عملاً نیز چنین بوده است - نتیجه منطقی این روش و باصطلاح «سیر طبیعی» آن باین جا خواهد انجامید که تعلیمات عالی آن اندازه پهن و گسترش را هم که به بهای کم کردن «ارتفاع» و «عمق» بدست آورده بود از دست بدهد و روز بروز بصورت آموزشی «باریک تر» و «دراز تر» درآید و به عیان می بینیم که در چنین میشود .

ده سال قبل همین پروفیسور ماک لپ استاد دانشگاه پرینستون که بسیاری از مطالب فوق از او اقتباس شده است در کتابی که تحت عنوان «تولید و توزیع دانش در ممالک متحده آمریکا» منتشر کرد چنین توضیح داد که «بیشتر مردم نمیتوانند آنچه را اکنون در مدارس ابتدائی - متوسطه یاد میدهند در ظرف ۸ سال یاد گیرند حال اگر ما آنها را مجبور کنیم که تقریباً همین معلومات را در ظرف ۱۰-۱۲-۱۴ و حتی ۱۶ سال به آنان بیاموزیم تنها کاری که کرده ایم آن خواهد بود که سیر آموزش را فقط کندتر کرده باشیم، وی پس از بررسی اثر آموزش طولانی (فعلی) بر روی انواع مختلف دانش آموزان و اثر آن بر روی اجتماع بطور کلی باین نتیجه رسیده است که بهتر است اولاً آموزش قبل از مدرسه را تقویت کرد و ثانیاً آموزش ابتدائی را یکسال زودتر شروع نمود و ثالثاً آموزش متوسطه را فشرده تر کرد تا بتوان سن فراخ از تحصیل مدرسه متوسطه را پائین تر آورد .

این پیشنهاد - یعنی کوتاهتر کردن دو دوره اول آموزش (ابتدائی و متوسطه) بهیچ وجه با عقیده آموزش تمام مدت عمر که ورد زبان همه است

منافات ندارد زیرا ختم آموزش اجباری و رسمی و تمام وقت با «عدم ختم» آموزش اختیاری - غیررسمی - نیمه وقت ولو مادام‌العمر باشد نه فقط منافات ندارد بلکه کاملاً نیز سازگار است.

این نوع آموزش ممکنست اشکال مختلفی بخسود بگردد : کلاسهای شبانه - استفاده از مرخصی‌های یکی دو ساله برای پرداختن یا تکمیل معلومات بیشتر - شرکت در گروههای بحث و قرائت و خواندن مداوم کتاب‌ها یا استفاده از وسائل ارتباط جمعی بیشتر در راه گسترش و افزایش معلومات بیشتر .

آخرین پیشنهاد ماکلپ آنست که بعوض افزایش تعداد مؤسسات عالی که ملقب به آموزش عالی هستند کالج‌ها یا مؤسسات بعد از متوسطه را بوجود آوریم که آموزش گسترده‌تر و در دسترس تعداد بیشتری از مردم بگذارد. و آموزش عالی بمعنای «اخص» آنرا فقط محدود به عده مناسب و علاقمند که آنها هم مورد نیاز اجتماع هستند نمایم.

با بکار بردن این پیشنهادها - یعنی فشرده‌تر کردن دوره‌های ابتدائی و متوسطه - امکان این خواهد بود که بیشتر دانش‌آموزان دوره متوسطه رادر سنین ۱۴ یا ۱۵ سالگی با تمام خواهد رساند و شاید نیمی از آنان بتوانند یا لازم باشد به کالج‌ها راه یابند - از آن جهت جمله «لازم باشد» استعمال میشود که ممکنست روزی مفهوم دموکراسی درباره آموزش عالی عوض شود و آنطوری که اکنون «مد» شده است «تساوی امکان برای آموزش عالی» که مانند بسیاری از اصطلاحات دموکراسی بسیار «دهن‌پرکن» است از مه‌بیفتند و مردم هدف خود را بعوض بهتر زیستن و استفاده بیشتر از استعدادها و لیاقت‌های موجود خود مبنا را منحصرأ بر صرف هرچه بیشتر وقت در راه تحصیل (توجه فرمایند صرف بیشتر وقت در راه تحصیل ذکر کردم نه تحصیل حقیقی) که همیشه رابطه مستقیمی با طول مدت تحصیل ندارد) قرار ندهند و دولت‌ها هم بعوض گسیل داشتن و تشویق دروغین هرچه بیشتر مردم بسوی آموزشی که بنظرات آموزش عالی نام نهاده شده است امکان تحصیلات اجباری دوره‌های

ابتدائی و متوسطه لازم را برای هرچه بیشتر افراد اجتماع و حتی همه آنها فراهم آورند و در بهبودی وضع آموزش عالی و اختیاری بمعنای حقیقی کلمه نیز باتمام قوا کوشا باشند و در صورت امکان آنرا برای واجدین شرائط و علاقمندان به علم پژوهش آسانتر نیز بسازند - مسلم است مدام که «مد» بر این پایه باشد که هر کس بیشتر عمر خود را در تحصیل گذرانده و تعداد بیشتری دیپلم و عنوان «دهان پرکن» بدست آورده باشد ارجمندتر است. مسابقه و هجومی که برای دخول بدانشگاهها برای کسب هرچه بیشتر این عناوین انجام میگردد بیشتر خواهد بود و محتوای درسی و آموزشی دانشگاهها نیز به همین تناسب رقیق تر ، و رقیق تر و خالی تر خواهد شد ...

هم اکنون در قسمت‌هایی از جهان و از آن جمله در ایران بخش اول این پیشنهاد یعنی گسترش آموزش قبل از مدرسه با تشکیل کودکستان‌های بیشتر کم و بیش عملی شده و میشود - یکی از روشهایی که چند سالی است در بعضی ممالک عملی شده و تاکنون نتایج نیکوئی هم از آن گرفته شده تعمیم آموزش قبل از مدرسه (آموزش عمومی) از راه تلویزیون است که در آمریکا بنام Sesame Street موسوم بوده و هم اکنون مورد قبول و استفاده عده بسیار زیادی از کودکان و ساکنین آن مرز و بوم است - نظیر آن برنامه‌ای است که تا سال ۱۹۷۰ در چند نقطه از جهان مانند ساحل عاج در آفریقا - ساموای آمریکا در اقیانوسیه و یکی دو نقطه دیگر عملی شده و مبنای آن چنین است که بزرگسالان کمتر از ۶ سال يك دستگاه گیرنده T.V کوچک میدهند که در ضمن بازی در چمن یا اشتغال به مشغولیت‌های دیگر هر وقت خواست با گرداندن پیچ تلویزیون خویش برنامه آموزشی را گرفته و به بهترین وجهی بفرا گرفتن آن کمک میشود - البته مشکل ترین و در ضمن اساسی ترین قسمت این کار برنامه ریزی و باصلاح Programming آنست که باید از بهترین و ورزیده‌ترین کارشناسان علوم و فنون و علوم تربیتی و روانشناسی استفاده کرد - در این برنامه بموض آنکه کودک به کلاس برود

کلاس نزد کودک آمده است. منتها برای این که امر آموزش تحت نظمی هم درآید و کار دانش آموزان کنترل شده و ارزشیابی گردد هر چند گاه معلم یا بازرسی بهر یک از مناطق و خانه‌ها سرزده و «رو در رو» نیز با کودک تماس میگیرد و او راهنمایی میکند تا جنبه «انسانی» و بااصطلاح «لمسی» آموزش نیز از قلم نیفتد و بنظر این جانب بسیار بجاست که لااقل در قسمتی از کشور بعنوان نمونه این سبک آموزش رواج یابد منتها نه عجولانه و بدون مطالعه بلکه باید - و من روی این باید بسیار تأکید میکنم - گروهی از کارشناسان علاقمند و معتقد باین اصول این کار را از همه جهات بررسی نموده و سپس برنامه‌های مناسب را طرح ریزی نموده و بعداً آنرا پیاده نمایند و این امر مخصوصاً وقتی ضرورتش بیشتر حس خواهد شد که گسترش شکفت انگیز سطح فکر افراد اجتماع و علاقه‌ای را که بجمع آوری اطلاعات و کسب دانش عمومی بیشتر پیدا کرده و میکنند زیرا بخوبی درک کرده و کمبود آموزگار و معلم واجد شرایط را که اینهمه تشنگی را بدرستی سیراب کند نیز در نظر بیاوریم - زیرا مشکلترین مسئله‌ای که هم اکنون با آن مواجه هستیم کمبود معلم واجد شرایط است. زیرا «نیاموختن» بسیار بهتر است تا بدآموزی، و کمیت که خواهان بدآموزی باشد. بخش دوم پیشنهاد یعنی زودتر شروع کردن آموزش ابتدائی هم اکنون در انگلستان در پنج سالگی کودک را بمدرسه قبول میکنند. و در بسیاری از کشورها و اخیراً در کشور ما نیز از شش سالگی ویرا میپذیرند اما قسمت سوم پیشنهاد یعنی فشرده تر کردن آموزش متوسطه - گو این که با روش جدید آموزشی این قسمت تا حدودی تغییر کرده و با پیدایش مدارس راهنمایی تحصیلی و تغییر برنامه و طول مدت مدارس متوسطه این موضوع تا حدودی بهتر شده. اما هنوز هم بدرستی نمیتوان قبول کرد که با انجام این برنامه داوطلبیکه بخواهد وارد دانشگاه شود سه سال زودتر از حد وارد شود امکان پذیر باشد، اما نمیتوان هم ناامید بود زیرا ادامه این وضع که ۵۰ و حتی ۶۰ درصد از جوانان ۱۶ سال عمر خود را صرف تحصیلات ابتدایی و متوسطه کنند هم از نظر اقتصادی بصرفه نیست - هم از نظر اجتماعی زیان بخش است

و هم از نظر سیاسی مورد قبول نخواهد بود و این امری است که کم و بیش تعداد بیشتری از مردم به آن آگاهی یافته و میبایند و اگر به موقع چاره‌ای بر آن اندیشیده نشود ممکنست بصورت يك نهضت ضد دانشگاهی واکنش خود را بپرواز دهد.

یکی از خطرات واضح سیستم آموزش عالی فعلی آنست که کوشش شده است برای عده‌ای از جوانان که کمترین علاقه به نفس «دانش» ندارند دانشگاه را جالب تر سازند و در نتیجه اجباراً از فکر اول که در دسترس گذاشتن «دانش بیشتر» برای «عده‌ای بیشتر» بوده است عدول نموده‌اند زیرا وقتی داوطلب غیر علاقمند بدانش وارد دانشگاه شد چون برنامه آموزشی را برای آنچه خود دوست میدارد (و آن دانش نیست) نامناسب تشخیص داد خواهان برنامه‌های خواهد بود که برای او جالب باشد و در نتیجه کلیه کمیته‌ها و گروه‌های آموزشی دست بکار شده‌اند که در سازمان آموزش و برنامه و برنامه‌ها، و در جهت خواستن دانش‌جویان نه گسترش دانش و افزایش بینش آنان تجدید نظر بعمل آورند تا برای عده بیشتری از داوطلبان مناسبتر شود. دانش‌جویی که در حقیقت نه خواهان آموزش عالیتر - نه گسترده‌تر و حتی نه باریک‌تر است - زیرا هدف اکثریت کسب «دانش» تلقی نشده است.

از مجموع آنچه بحث شد میتوان چنین نتیجه گرفت که :

- ۱- آموزش عالی فقط به آن نوع آموزش آکادمیک باید اطلاق شود که منحصرأ برای کسب دانش و پژوهش در سطح عالی بکار رود .
- ۲- هیچگاه نباید بنام آموزش عالی مؤسساتی را دایر کرد و در آن فقط تعلیمات متوسطه و نقائمی را که داوطلب در آن قسمت ها داشته است ادامه داد یا جبران کرد.

در صورتیکه يك چنین مؤسساتی لازم باشد نباید بنام آموزش عالی خوانده شوند بلکه میتوان آنها را بنام آموزشهای مداوم - آموزشهای تکمیلی - فنی - حرفه‌ای و آموزشی Tertiary و نظام آن در خارج از دانشگاه یا بصورت کلاسهای تکمیلی یا مقدماتی آموخت .

۳- آموزش متوسطه و ابتدائی باید واقعاً هم فشرده تر شود و هم عمیق تر و کامل تر و هم جدی تر تدریس شود - تا هیچ جوانی در سنین ۱۸ - ۲۲ ساله (یا مطابق پیشنهادی که شده ۱۵ - ۱۹) یعنی سنین دانشگاهی دیگر وقت خود را بنام تعلیمات عالی در راه تکمیل نواقص ابتدائی و متوسطه خود بهدر نبرد و یا اینکه دانشگاه مجبور شود بعلت احتیاجی که داوطلبین ورود بدان مؤسسه دارند سطح آموزش خود را تا حد متوسطه پائین بیاورد. هنوز هستند عده زیادی از جوانان دانشگاهی که در زبان فارسی خویش - یا زبان خارجی اصلی و اطلاعات عمومی و اجتماعی باندازه متوسطه هم اطلاع ندارند و دلخوش اند که دیپلمه شده اند و یا از سد کنکور گذشته اند - بطور خلاصه دانشگاه و آموزش عالی نباید فقط و فقط وسیله جبران نقائص تعلیمات قبلی قرار گیرد.

۴- دانشگاه ها نباید بهیچ صورتی منحصرأ تبدیل به کارخانه و صدور دیپلم و گواهینامه گردد و این کار مستلزم دگرگونی عمیق سیستم آموزشی عمومی کشور (اعم از ابتدائی و متوسطه و کودکتانی) - اجتماعی و اداری است تا ضوابط لیاقت و «کارائی» افراد از وضع فعلی بدرآید و اجتماع یا ادارات دولتی و وزارت خانه ها (که خود بانی اصلی این سیستم و مجری همه جانبه آن و مشوق جوانان به ورود بدانگاه از روی علیلی غیر از علاقه و شوق یا کسب دانش میباشد) نیز چنین رویه ای را واقعاً مطرود سازند زیرا در اینجا سر و کار با اساس بینش و دانش يك اجتماع است و آینده ایران و نیروی انسانی گرداننده چرخهای کشورهای شور برتر بیت بهتر و مناسبتر و هدایت صحیح تر جوانان آن استوار خواهد بود.

۵- همانطوریکه طلیمه آن آشکار شده اگر عده زیادی از جوانان پس از هشت سال تحصیل (۵ سال ابتدائی و ۳ سال راهنمائی تحصیلی) بتوانند زودتر وارد اجتماع شده و از روی لیاقت و مهارت خود مقام شایسته ای را احراز کنند . فقط عده معدودی (که احتمالاً بین ۵-۱۵ درصد کلیه جوانان در این سن است) ممکنست بدانگاهها برای کسب آموزش عالی راه